

## درآمدی بر جامعه مدنی در ایران



هدف این مقاله، که باید آن را پژوهشی مقدماتی شمرد، بررسی گفتمان، نشانه‌ها و پدیده‌های مرتبط با جامعه مدنی در ایران، به قصد رسیدن به درکی دقیق‌تر از تحولات اجتماعی اخیر کشور است. پیچیدگی جامعه ایران، به ویژه پس از انقلاب ۱۳۵۷، که دلائل گوناگون تاریخی و فرهنگی دارد، از یکسو بر اشکال مطالعه زوایا و تجلیات جامعه مدنی می‌افزاید و، از سوی دیگر، خود دلیلی بر ضرورت چنین مطالعه‌ای است.

این مقاله حاصل پژوهش‌ها و مشاهدات نگارنده در سفرهای اخیر، به ویژه در سالهای ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴، به ایران است. طی این سفرها، با افراد مختلف، از مذهبی و غیر مذهبی، از کارکنان و اعضای بلندپایه دولت گرفته تا بازاریان، مسئولان رسانه‌های گروهی، هنرمندان، نویسندگان دانشگاهیان، منتقدین اجتماعی، و روحانیان، درباره تحولات درون دولت و جامعه مدنی بحث و گفتگو داشته‌ام. اخبار، آراء و تفاسیر منعکس شده در رسانه‌های گوناگون داخلی نیز از منابع عمده این نوشته بوده‌اند.

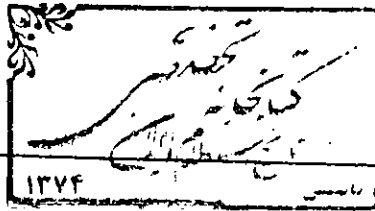
\* استاد و رئیس دانشکده برنامه ریزی شهری و منطقه‌ای و رئیس بخش مطالعات خاورمیان دانشگاه راتگرز در ایالت نیوجرسی آمریکا.

پس از ارائه تعریفی از جامعه مدنی، و تأکید بر اهمیت آن در بررسی تحولات اجتماعی و سیاسی کشور، جلوه‌ها و سرچشمه‌های گوناگون جامعه مدنی در ایران و عواملی که مشوق یا مغل رشد و گسترش آن است مورد بحث قرار خواهد گرفت. هدف این مقاله بررسی نشانه‌های شکل‌گیری و شکوفایی نوعی از جامعه مدنی در ایران است. قوام و دوام این جامعه به ایجاد توازن میان بخش‌های دولتی و غیردولتی جامعه بستگی خواهد داشت. به گمان نگارنده توسعه و استقرار مردم‌سالاری در ایران در گرو شکل‌گیری و رشد این جامعه مدنی، همراه با پیدایش دگرگونی‌های اساسی در درون دولت، است. البته باید توجه داشت که تأکید بر ضرورت استقرار جامعه مدنی در ایران و دفاع از نیروها و عوامل مشوق آن به برداشتی آرمانگرا و غیر واقعی از سازمان‌ها و نهادهای غیردولتی تبدیل نگردد، چه در این صورت نقش تعیین‌کننده دولت و پیچیدگی طبقاتی جامعه از نظر دور خواهد شد.

#### تعاریف و عناصر تشکیل دهنده

در نوشتارهای مختلف به سه مفهوم متفاوت از جامعه مدنی اشاره می‌شود. در حوزه نظریات اقتصاد سیاسی کلاسیک، این اصطلاح در مقوله گذار به جامعه بورژوا مورد استفاده قرار گرفته است؛ گذاری که در آن مدنیت به معنای آزادی فردی و مالکیت خصوصی است. در طول زمان، این اصطلاح تدریجاً به بخش‌هایی از جامعه که سوای حکومت بودند و در توسعه اقتصادی-اجتماعی دست داشتند، از جمله سازمان‌های غیردولتی "توسعه‌گرا"، اطلاق شد. مفهوم دوم در مورد اصلاحات سیاسی، به ویژه هنگام بررسی جنبش‌های ضد دولتی و گذار به نظام‌های نوین اجتماعی در کشورهای عضو اتحاد جماهیر شوروی سابق و اروپای شرقی و در جهان اسلام، مصطلح شده است. یکی از جلوه‌های بارز این مفهوم سازمان‌های غیردولتی "اختیارطلب" در جامعه مدنی است. تظاهر مفهوم سوم را در گروه‌های "رفاه خواه" مانند سازمان‌های اوقاف و خیریه می‌توان دید.

در این نوشته جامعه مدنی به عنوان حوزه‌ای عمومی میان دولت و شهروند (یا واحد خانواده) تعریف شده است که برای اعمال و کردار متقابل آن‌ها ضوابط و قواعدی را تعیین می‌کند. جامعه مدنی قلمرو گفت‌وگوها و روندها، فعالیت‌ها و جنبش‌ها، و نهادهای اجتماعی سازمان‌یافته، خودمختار و داوطلبانه‌ای است که به خاطر هدفی مشترک، نظم حقوقی، و یا مجموعه‌ای از



قراردادها و ارزش‌های هماهنگ شکل می‌گیرد. هدف چنین انجمن‌ها، و فعالیت‌ها تقویت استعدادهاى بالقوه اعضا و حمایت از آنها در مقابل اجحافات احتمالی از طرف دولت، یا گروه‌ها و افراد است. هدف غائی از ایجاد جامعه مدنی به یک تعبیر آن است که با تغییر حکومت نام خیابان و شهرها تغییر نیابد. جامعه مدنی همواره از دولت جداست در حالی که جامعه سیاسی یا بر دولت مسلط است و یا در تکاپوی ایجاد چنین تسلطی است.

در این مقاله، قصد ارائه تصویری روشن از جامعه مدنی ایران امروز با تمرکز بر روابط پویای اجتماعی است. در آن جا که جامعه مدنی هنوز در حال شکل‌گیری است، نگرش ایستا و کالبدی کمکی به کشف پدیده‌هایی که در شرف وقوع‌اند نخواهد کرد. برای شناختن جامعه مدنی در ایران می‌بایست به گرایش‌های بالقوه سیاسی، فلسفی، و ایدئولوژیک و همین‌طور به عقیده‌سازان، رجال سیاسی فرهنگدو، و روشنفکران اسطوره‌شکن توجه داشت. جامعه مدنی را باید همچنین شامل جنبش‌ها، دسته‌بندی‌ها، انجمن‌ها، و نهادهای حرفه‌ای، سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی دانست، خواه چنین ساخت‌هایی در حال شکل‌گیری باشند خواه ریشه‌دار و جاافتاده، خواه خصوصی باشند خواه نیمه‌خصوصی، و خواه انتفاعی یا غیرانتفاعی. این ساخت‌ها ممکن است "توسعه‌گرا"، "اختیارطلب" و یا "رفاه‌خواه" باشند. از آن جا که در ایران بخش‌هایی از جامعه مدنی هنوز ناآشکار است یا به مرحله انسجام نرسیده، مهم است که برای بازشناختن آنها از پژوهش‌های محلی - آن هم با تمرکز بر مفاهیم و نه نمونه‌ها - بهره جست.

### نیاز به گفتمان جامعه مدنی

پژوهش‌های انجام شده در باره ایران پس از انقلاب بیشتر معطوف به دو مقوله بوده است. در آغاز، تمرکز پژوهشگران تا حد زیادی بر نیروهای محرک انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و به‌ویژه اسلام بود. از اواخر دهه ۶۰ توجه محققان به بررسی و شناسایی ماهیت مذهبی حکومت اسلامی ایران معطوف گشت و به این پرسش که نظام حکومتی از کجا سرچشمه گرفته است و به کجا می‌رود. در دوره دوم، که همچنان ادامه دارد، تمرکز انحصاری ایران‌شناسان بر دولت و ساختار آن بوده و همه کوشش آنان مصروف مطالعه ایدئولوژی، جناح‌های درونی، بینش فرهنگی و اجتماعی، کارآیی اقتصادی، کردار سیاسی، و سیاست خارجی دولت اسلامی شده است.

از اهم عواملی که موجب مقبولیت این روش تحلیل مسائل ایران بعد از انقلاب شده، ناسازگاری غرب با بینش و اعمال سران حکومت جمهوری اسلامی و اهداف و سیاست های آنان در خاور میانه و فراسوی آن است. نگرش تند و رفتار تهاجمی دولت اسلامی در نخستین سال های پس از انقلاب، تصمیم و تلاش آن برای صدور انقلاب، سیاست های اجتماعی و عملکردش در داخل ایران، همگی از عوامل دیگری برای تمرکز تحقیقات پژوهشگران بر دولت گشته است. جنگ با عراق، شکست های اقتصادی، و بی ثباتی سیاست های دولت نیز در این گرایش پژوهشگران نقش قابل توجهی داشته است. در عین حال، چنین به نظر می رسد که گرایش عقیدتی و آرمانی بسیاری از کسانی که به پژوهش در باره ایران پس از انقلاب پرداخته اند با فلسفه و بینش جمهوری اسلامی همخوان و همسر نبوده است.

باید پذیرفت که این تمرکز و تأکید بر ساخت دولت و عملکرد آن سبب غفلت از تحولات اخیر ایران در زمینه امکانات رشد جامعه مدنی شده و مانع درکی ژرف تر از ماهیت دیوانسالاری، پیوندها، ساز و کارهای تصمیم گیری، و پویائی درونی دولت گردیده است. به عنوان نمونه، اطلاعات ما راجع به ساختار قدرت و شبکه روابط در درون حکومت اسلامی و یا ماهیت نهاد ولایت فقیه و حد اقتدارش بسیار اندک است. از همه مهمتر، برخورد «دولت نگر» و ظاهر بینانه رایج موجب گشته است که چه دوستان حکومت اسلامی و چه دشمنانش نتوانند دیدی واقع بینانه نسبت به مسائل ایران پیدا کنند. این کاستی به نوبه خود سبب سردرگمی کنونی در مورد چشم انداز آینده کشور و امکان اصلاحات سیاسی و توسعه اقتصادی شده است.

بنابراین، شاید وقت آن رسیده باشد که به مسائل و تحولات ایران با دیدی تازه نگریسته شود. زیرا، هر چند نیاز به آشنائی با ساختار و عملکرد دولت کاهش نیافته تحقیق در باره چگونگی شکل گیری جامعه مدنی در ایران ضرورتی روز افزون یافته است. از سوی دیگر، تحولات اخیر ایران و جهان نیز خود باید انگیزه دیگری در این تغییر کانون تمرکز پژوهش شود. از میان تحولات درونی، می توان به نشانه هایی از پدیداری برخی از ابعاد جامعه مدنی در کشور اشاره کرد. بطور اخص، نه تنها روشنفکران که حتی توده های مردم نیز خواهان محدود کردن اختیارات دولت و ایجاد توازن بین قدرت دولت از یک سو و جامعه، از سوی دیگر، هستند. از تحولات عمده جهانی می توان به روند استقرار دموکراسی در اثر فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق و نضج

جامعه مدنی در اروپای شرقی و برخی از کشورهای آسیای میانه اشاره کرد. علاوه بر این، نظریات سیاسی معاصر استقرار دموکراسی را منوط و مشروط به استقرار و ثبات جامعه مدنی می بیند.

پرداختن به مقوله جامعه مدنی با گزینه های موجود در باره نحوه اصلاحات سیاسی در ایران امروز بی ارتباط نیست. پوشیده نیست که برخی هنوز به لزوم و امکان براندازی حکومت جمهوری اسلامی معتقدند. در این مورد باید گفت که به نظر نگارنده اکثریت مردم ایران احتمالاً چنین هدفی ندارند و اساساً این روش رویارویی با مسائل کشور را مضر و مردود می شمارند. دیگرانی که در پی اصلاحات سیاسی هستند نیز غالباً فراموش می کنند که نسل اول رهبران حکومت انقلابی در کوتاه مدت قادر به انجام اصلاحات اساسی و ضروری نبوده اند. نمونه های اتحاد جماهیر شوروی سابق و چین شواهدی بر این مدعاست. گروه موثمی هم که اصلاحات را بیرون از محدوده سیاست ها و نقش دولت مورد نظر قرار داده است تنها به نیمی از مشکل توجه دارد، زیرا نقش مهم دولت را در استقرار دموکراسی و توسعه اقتصادی نادیده می گیرد. بنابراین، مطلوب آن است که اصلاح تحول در دولت و جامعه همگام رخ دهد. بدیهی است که چنین نگرشی به مسائل ایران به نوبه خود مستلزم درکی دقیق تر از جامعه مدنی و جامعه سیاسی و ارتباط میان این دو است.

دلیل دیگری که برای توجه به ضرورت بررسی ابعاد گوناگون جامعه مدنی می توان آورد ارتباط میان دولت و جامعه مدنی در فرایند توسعه است. جامعه مدنی می تواند دولت را در به ثمر رسانیدن راهبردهای توسعه یاری بخشد و با تقویت اندیشه رفاه اجتماعی در مبارزه با فقر نقشی مهم بازی کند. لیکن آنچه رابطه دولت و جامعه مدنی را به ویژه در روند توسعه مشخص می کند نوع و نحوه ایجاد توازن است که باید بین این دو در مراحل سه گانه رشد اقتصادی، گذر از مرحله رشد، و بالاخره رشد پایدار توأم با حاکمیت مردم، برقرار گردد. در جوامع توسعه نیافته برای شروع روند توسعه نیاز به دولتی است که هم توسعه گرا باشد و هم طرفدار رشد جامعه مدنی. در عین حال، جامعه مدنی نیز باید هم توسعه گرا باشد و هم به امکانات رشد و آزادی ها و اختیارات لازم دست یابد. در چنین صورتی است که، در گذار از رشد به توسعه پایدار، دولت و جامعه مدنی به نوعی توازن در قدرت و مسئولیت خواهند رسید و توسعه با مردم سالاری همراه خواهد شد. در نبود این توازن، تضاد دولت و جامعه مدنی به تخریب دست آوردهای رشد خواهد انجامید.

و سرانجام، باید به خاطر داشت که شکل گیری یک فرهنگ سیاسی-اقتصادی نو برای ایجاد جامعه ای توسعه یافته که بر بنیاد مردم سالاری، علم، و اندیشه تولیدی استوار باشد، ارتباطی مستقیم با تکامل جامعه مدنی و رابطه اش با دولت دارد. بحرانی که امروز جامعه ایران را در خود فرو برده غالباً به خطا «بحران هویت» خوانده می شود، اما بهتر است که آن را «بحران تمدن» ایرانی بنامیم، چه، این تمدن در کشاکش میان «ایران»، «اسلام» و «جهان» در دوره بعد از انقلاب دچار تنش ها و تناقض هایی گشته است. هدایت این تمدن در مسیر ترقی و تعالی مستلزم ایجاد یک فرهنگ تازه سیاسی-اقتصادی است و این خود درکی عمیق از روندهای فکری، حرکت های اجتماعی، و نهادهای ساختاری و حرفه ای را طلب می کند.

### جامعه مدنی در ایران امروز

هنگام مطالعه جامعه مدنی در ایران، به خصوص هنگام بررسی گفتمان های سیاسی-ایدئولوژیک آن، باید توجه داشت که تا سال های اخیر پرداختن به برخی از مباحث اصلی سیاسی و اجتماعی در کشور و تبادل آراء در باره آن ها عملاً میسر نبود و بحث در باره مقولاتی مانند رابطه با آمریکا و اسرائیل، ولایت فقیه، حقوق زنان، دموکراسی، فساد در دستگاه دولت، مشکلات جوانان جایی در رسانه های دستجمعی نداشت. اما با بی رنگ شدن تدریجی محدودیت ها موضوعات ممنوعه بار دیگر به حیطة بحث و جدل کشانده شده اند، آن گونه که می توان گفت در ایران حوزه ای گسترده و رو به افزایش برای ارائه و برخورد آراء و عقاید عمومی پدیدار شده که در آن سیاست های دولت مورد انتقاد قرار می گیرد و مواضع آن به چالش طلبیده می شود. به عنوان نمونه، دیدگاه های دولت در باره جایگاه روحانیان، مسائل اقتصادی و سیاسی، و رابطه ایران و آمریکا موضوع بحث و اظهار نظر در رسانه است. مجله پیام امروز درباره روابط ایران و آمریکا، مجله میان درباره روحانیت و دولت، عصر ما در زمینه رویدادهای سیاسی و مجله ایران فردا درباره سیاست های اقتصادی دولت، هر یک به انتشار شماره های ویژه یا درج مقاله ها و تفسیر های تحلیلی و انتقادی دست زده اند. خبر سوء استفاده های عمده بانکی و مالی و جریان محاکمه متهمان به ارتکاب این جرایم و نیز نمونه های عمده دیگر از فساد اداری که به مرحله تحقیق و بازپرسی رسیده باشد در این رسانه ها انعکاسی گسترده می یابد. مسائل مربوط به آزادی ها و حقوق و نقش زنان در جامعه نیز بطور فزاینده ای مورد بحث و



سیاسی بیشترینشان به ارسال نامه های سرکشاده به سردمداران رژیم اکتفا می کنند، جنبش روشنفکران مذهبی بیشتر فلسفی، سیاسی، و ایدئولوژیک است. اما چه بسا با شدت گرفتن انتقاد روشنفکران مذهبی از دولت، روند درجهت تنگ تر شدن فضا برای این دسته از روشنفکران و بازتر شدن عرصه برای روشنفکران غیرمذهبی باشد.

نکته مهم دیگری که باید در بررسی جامعه مدنی ایران مورد توجه قرار گیرد، موقع ضربه پنیر دولت است. علی رغم استقلال نسبی از نیروهای مذهبی مخالف درون جامعه، دولت اسلامی خود را مدام آماج فشار از سوی دو نیروی کاملاً متضاد می یابد. از یک سو، نیروهای محافظه کار و سنتی از دولت به خاطر تمایلش به تجدد گرایی و یا اجرای سیاست های اصلاح طلبانه خرده می گیرند و از سوی دیگر نیروهای انقلابی و تندرو آن را برای به کار بستن سیاست های رادیکال و "مردمی" و یا برای تلاش برای نزدیک شدن به غرب مورد انتقاد و حمله قرار می دهند. و این در حالی است که نیروهای غیر مذهبی نیز به دلایل دیگر به انتقاد از دولت ادامه می دهند. پاسخ به این پرسش که حاصل تلاقی و تصادم میان این نیروها از یک سو و دولت، از سوی دیگر، چه خواهد بود نیازمند به بررسی رابطه میان روندهای بالقوه در جامعه مدنی و جهت گیری های دولت در مقطعی نسبتاً طولانی است.

برای درک ماهیت شکل گیری جامعه مدنی در ایران می توان از دو جهت متفاوت به این مقوله نگریست: (۱) بررسی سازمانهای غیردولتی و یا غیردولتی وابسته به دولت (مانند بنیادها) (۲) مطالعه گفتمانها و روندها، فعالیتها، جنبشها و نهادها. در ایران کنونی، با در نظر گرفتن شرایط جامعه و ایدئولوژی حاکم و محدودیت های دولتی موجود، جهت اول ممکن است به بیراهه رود، چرا که دیدی کالبدنگر ارائه می دهد و آگاهانه یا ناآگاهانه آنچه را زیر خاکستر مانده یا در حال شکوفایی است نادیده می انگارد. شیوه دوم که در این نوشته به کار برده شده متأثر از دیدی فراخ تر است و گرچه سازمانهای غیردولتی و نیمه دولتی را نیز برمی رسد، بیشتر به روندها و حرکت های اجتماعی می پردازد و از اتخاذ موضعی ایستا و کالبدنگر دوری می جوید.

### (۱) گفتمان های اساسی

به طور کلی، در ایران کنونی به سه گفتمان عمده فلسفی-سیاسی می توان اشاره کرد. نخست، گفتمان رابطه دین و دولت است که از سوی بسیاری از روشنفکران،



به ویژه روشنفکران مذهبی مطرح شده. دوم، گفتمان توسعه و دموکراسی در قالب رابطه جامعه مدنی و دولت و سوّم گفتمان پیرامون رابطه اسلام، ایران، و جهان است که بیشتر به دست روشنفکران مذهبی و غیرمذهبی "ایران‌گرا"، "اسلام‌گرا" و یا "جهانگرا" شکل گرفته.

#### الف) گفتمان رابطه دین و دولت.

جامعه روحانیت که در دو سده اخیر به تناوب در عرصه سیاست کشور حضوری فعال داشته است، سرانجام با انقلاب ۱۳۵۷ موفق شد زمام قدرت سیاسی را مستقیماً به دست گیرد. این رویداد نمی توانست در دگرگون ساختن ماهیت جامعه روحانیت بی تاثیر باشد. از اوان استقرار حکومت اسلامی روحانیان به گروه های مذهبی-سیاسی و مذهبی تقسیم شدند. در حالی که گروه های سیاسی روحانیت بسرعت مناصب سیاسی را در دولت جدید اشغال می کردند، روحانیان غیرسیاسی، که روحانیان مرجع طراز اول در میان آنها کم نبودند، کوشیدند در حاشیه دولت اسلامی جدید قرار گیرند، استقلال تاریخی خود را از دولت حفظ کنند، و کماکان به نقش تاریخی خود، یعنی حفظ جامعه مدنی در مقابل جامعه سیاسی، ادامه دهند. به این ترتیب، در حالی که روحانیان غیرسیاسی توانستند کمابیش پیوندهای وحدت میان خود را نگه دارند، روحانیان سیاسی در برخورد با واقعیت های سیاسی، اقتصادی حکومت بر جامعه و ناچار به تصمیم گیری در باره روابط ایران با دنیا به سرعت به گروه های راست و چپ، سنتی و مدرن، عملگرا و مکتبی، و مانند آن تقسیم شدند.

روحانیان غیرسیاسی همچنین قادر بوده اند که ساختار سنتی روحانیت و سلسله مراتب آن را در حد قابل ملاحظه ای حفظ کنند. مهم تر از آن، این گروه کماکان بر نهاد مرجعیت مسلط است آن چنان که دولت، هنگام تصمیم گیری در باره بسیاری از سیاست های خود ناگزیر از توجه جدی به آراء این گروه از روحانیان است. با این همه، در مجموع، هر روز بر مشکلات، نگرانی ها و ناخشنودی های این گروه به دلائل گوناگون افزوده می شود. از جمله نگرانی در باره استقلال از دولت اسلامی است؛ استقلالی که به نظر میرسد مدام رو به کاهش و تحلیل می رود. بی دلیل نیست که اخیراً برخی از روحانیان بلندپایه غیرسیاسی با پرداختن مقرری دولتی به طلاب مخالفت کرده اند. نیز چنین می نماید که اکثریت اعضای گروه روحانیان غیرسیاسی از عملکرد روحانیان سیاسی در کشور ناخشنود اند. افزون بر این، گفته میشود که تعدادی از

روحانیان سیاسی خود را از اکثریت مردم جدا می‌دانند و حتی حاضر نیستند فرزندان خود را به مدارس دولتی بفرستند. به سخن دیگر، برخی از روحانیان شاغل مقامات دولتی برای خود شأن ویژه‌ای قائل‌اند و مزایای خاصی می‌طلبند. ورود تکنولوژی مدرن در فراگرد آموزش مفاهیم اسلامی، و استفاده از رایانه برای طبقه‌بندی و تجزیه و تحلیل ادبیات مذهبی و متون اسلامی، و خارج شدن بحث و تفسیر در باره تعالیم اسلام از انحصار روحانیان، جعلگی به کاهش محسوس نفوذ طبقه روحانی غیرسیاسی انجامیده است. و بالاخره، نظر به این‌که در حال حاضر تعدادی از طلاب در دانشگاه‌های مقید و باقرالعلوم قم، مدرسه عالی شهید مطهری، دانشگاه امام صادق، حوزه شهید شاه آبادی و دانشکده علوم قضائی قم، که بخشی از دانشگاه تهران به شمار می‌آید، در مقاطع کارشناسی ارشد و دکترا در رشته‌های مختلف علوم انسانی و اجتماعی به تحصیل اشتغال دارند، روحانیان سنتی بیم دارند که حوزه علمی قم به تدریج نفوذ سنتی خود و نقشی را که در جامعه مدنی ایفا کرده است از دست دهد؛ بی‌ی که به نظر نمی‌رسد چندان بی‌پایه باشد.

بنابراین، محتملاً مهمترین رویداد دهه آینده در ایران با تحول در روحانیت و رابطه این نهاد با دولت ارتباطی مستقیم خواهد داشت. در این میان، مهم آن است که این تغییر با ایجاد زمینه‌های مساعد و به صورتی تدریجی صورت گیرد نه به گونه‌ای ناگهانی و لجام گسیخته. گفتمان رابطه دین و دولت با توجه به آنچه تا کنون مطرح شد معنا می‌یابد. مشخصاً، این گفتمان در واقع در میان روشنفکران مذهبی و بخشی از روحانیت درباره نقش دین در حکومت و امکان تحول در آن، که خود به امکان تحول در هر دو مربوط می‌شود، شکل گرفته است. عبدالکریم سروش را باید از سخنگویان اصلی این طرز تفکر دانست. او بر این باور است که هر چند بنا به تعریف نمی‌توان نصوص مقدس مذهبی را تحریف کرد، اما استنباط انسان‌ها از مفاهیم مندرج در این نصوص و کتب مختلف و متغییر است. به سخن دیگر، به اعتقاد او درک انسان از قوانین الهی تابع شرایط زمان، مکان، و محیط فرهنگی-اجتماعی و سطح دانش جامعه است. از همین رو، سروش تفاسیر مطلق و منجمد از دین و احکام آن را نمی‌پسندد و با آن مخالف است. طبیعتاً چنین مخالفتی او را در مقابل روحانیانی قرار می‌دهد که همواره تفسیر متون و نصوص اسلامی را صرفاً در حیطه صلاحیت خود دانسته‌اند. از سوی دیگر، چنین به نظر می‌رسد که وی به رده روایت ایدئولوژیک از اسلام - که به دست کسانی چون علی شریعتی و آیت الله مرتضی مطهری رواج یافت و در

جمهوری اسلامی به ایندولوژی دولت مبدل گردید. پرداخته و مشتاق آن است که اسلام را به عنوان دین به درون جامعه مدنی باز گرداند. باید توجه داشت که سروش سر مخالفت با حکومت اسلامی ندارد و تنها معترض تبذیل مذهب به ایندولوژی است. در میان دیگر منتقدانی که در درون و یا در حاشیه نظام اسلامی جای دارند می توان از آیت الله منتظری، آیت الله اردبیلی و محمد مجتهد شبستری نام برد. اینان عمدتاً به عملکردهای حکومت ایراد می گیرند و خواهان اصلاحات اساسی در نحوه مدیریت جامعه اند. از میان دیگران می توان به آیت اله جنتی، حجت الاسلام کدیور و محمدرضا حکیمی اشاره کرد که اخیراً در اثری به نام پیام عاشورا به مسأله «عدل» در اسلام پرداخته و بر این عقیده است که نقصان عدالت در ایران امروز، ماهیت اسلامی حکومت را مخدوش می کند. در همان حال که آیت الله مهدوی کنی در تهران و شماری دیگر از روحانیان در قم نگران آینده نقش روحانیت در دولت اند و اعتقادی به تحزب روحانیان ندارند، برخی دیگر از شخصیت های مذهبی چون حجت الاسلام ناطق نوری، رئیس مجلس، طرفدار فعالیت سازمان یافته در میان روحانیت آن هم در حد تحزب اند.

در مقابل این منتقدان، مدافعان و هواداران حکومت مذهبی در درون نظام فعالیت گسترده ای دارند. اینان که به جناح «چپ جدید» معروف شده اند از محافظه کاری و سازشکاری دولت انتقاد می کنند و در مجموع به دو دسته "حزب الهی های منطقی" یا "حزب الهی های روشنفکر" و "گروه های فشار" تقسیم می شوند. در میان اعضای گروه اول می توان از مهدی نصیری، سردبیر هفته نامه صبح و جنتی کرمانی نام برد و همچنین از نویسندگان هفته نامه پیام دانشجو که به علت انتقاد شدید از دولت انتشار آن ممنوع شد. گروه های فشار معمولاً از نیروهای معتقد حزب الهی تشکیل می شوند و تعدادشان اندک است. اینان که این روزها انصار حزب الله نامیده می شوند همان نیروهایی هستند که کتابفروشی "مرغ آمین" را به آتش کشیدند و سخنرانی های اخیر سروش را بر هم زدند. بدیهی است که همه جناح های وابسته به حکومت از چنین نیروهایی حمایت نمی کنند. برای نمونه، روزنامه سلام در چند شماره موضوع به آتش کشیده شدن "مرغ آمین" را مورد بحث قرار داد و از دولت خواست که مقصران را تحت تعقیب قانونی قرار دهد. هفته نامه صبح نیز به طنز، و در پاسخ کسانی که به آتش زدن کتابفروشی "مرغ آمین" اعتراض کرده بودند، نوشت که بهتر است معترضان به جای قیل و قال کردن مسئولان این عمل را در چارچوب قانون مورد

تعقیب قرار دهند. ظاهراً قصد نویسندگان این هفته نامه به چالش طلبیدن دولت بود، چرا که می دانستند کسی در درون دولت قادر یا مایل نخواهد بود مسئولان به آتش کشیدن مرغ آمین را به دادگاه کشاند.

در واقع، این حادثه و واکنش های نسبت به آن، حکایت از یک معضل اساسی در جامعه امروز ایران دارد و آن عدم رعایت قانون چه از سوی مردم و چه دولت است. در یک جامعه مردم سالار نیز ممکن است مردمان متعصب و برانگیخته دست به آتش زدن یک کتاب فروشی زنند. مهم این است که پس از روپرو شدن با چنین رویدادی جامعه و دولت هردو بخواهند و بتوانند مجرمان و مرتکبین را مورد پیگرد قانونی قرار دهند. اما از آن جا که نهادهای حقوقی و قضایی در ایران ناتوان و ضعیف اند، قربانیان تجاوز و هراداران آن ها برای دفاع از خود دست به واکنش هایی می زنند که ممکن است در قالب ضوابط قانونی ننگند و یا چنین به نظر آید. به هر تقدیر چنین واکنش هایی بر میزان تنش در جامعه می افزاید.



ب) گفتمان رابطه دولت و جامعه مدنی.

ایران را باید هنوز دارای بسیاری از ویژگی های یک جامعه توسعه نیافته دانست. از مهم ترین این ویژگی ها یکی آنست که نهادهای لازم برای گسترش و بهره برداری از ظرفیت های مادی و انسانی جامعه یا هنوز به وجود نیامده یا ضعیف و نارسا است. تنها با رفع این کمبود است که می توان امکان توسعه از طریق مشارکت مستقیم مردم در امور اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را فراهم آورد. در این زمینه، ایران در سال های پس از انقلاب اسلامی شاهد بحث ها و جدل های گوناگون، هم در میان تصمیم گیران دولتی و هم در میان روشنفکران و نویسندگان، بوده است. مقولاتی چون ریشه های توسعه نیافتگی ایران، علل شکست الگوهای مختلف توسعه و نیز نیاز به یک الگوی جدید در چنین بحث هایی به میان آمده است. اگرچه توسعه سیاسی نیز به معنای اصلاحات درون دولت که در کنار بحث توسعه مطرح گشته، اما تمرکز اصلی روشنفکران مذهبی و غیرمذهبی بیشتر بر اقتصاد و فرهنگ جامعه قرار داشته است. در سال های اخیر نه تنها بحث توسعه سیاسی به تنهایی اهمیت یافته، بلکه بحث اصلی بیشتر از پیش به روابط متقابل توسعه در بخش های اقتصاد، سیاست، و فرهنگ جامعه معطوف شده است. این تغییر جهت در بحث توسعه نه تنها مقوله اصلاحات سیاسی و فرهنگی را نمایان تر از همیشه کرده، بلکه باعث شده

است که پویائی رابطه جامعه مدنی و دولت بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد. در این بحث جدید، توسعه، به عنوان مقوله ای خاص، در هر مقطع تاریخی رابطه مشخصی را بین دولت و جامعه مدنی می طلبد و به سه مرحله رشد، گذار و توسعه پایدار تقسیم می شود. در مرحله رشد، جامعه به رهبری یک دولت توسعه گرا و مقتدر به شکل بندی اقتصادی دست می یابد. در همین مرحله، دولت زمینه های رشد اقتصادی و سیاسی بخش توسعه گرای جامعه مدنی را فراهم می آورد و به پیدایش و رشد نهادهای متناسب با آن همت می کند. اگر این مرحله با موفقیت طی شود، دولت و جامعه مدنی در انتهای آن به جایی می رسند که نیروهای نهادی دو طرف تقریباً برابرند و یا حداقل جامعه مدنی چنین می اندیشد. در این مقطع است که جامعه از مرحله رشد وارد برهه گذار می شود و در آستانه مرحله توسعه پایدار قرار می گیرد. از ویژگی های این مرحله افزایش تنش های سیاسی در جامعه است که اغلب به کشمکش های جدی سیاسی و گاه به انقلاب می انجامند. از همین رو، برای ورود به مرحله توسعه پایدار، دولت و جامعه مدنی باید، در انتهای مرحله گذار، به یک توازن نسبی قدرت برسند. و این ممکن نیست مگر در پناه نهادهای مردم سالارانه در هر دو قطب. این توازن خود پیش درآمدی برای استقرار مردم سالاری نهادی در کشور است. بر عکس، اگر در طی مرحله گذار یکی از دو قطب دولت یا جامعه مدنی قادر به تضعیف یا نابود کردن دیگری شود، جامعه در مرحله رشد متوقف می ماند و در شرایطی نیز به عقب روی می افتد.

چنین به نظر می رسد که جامعه ایران، که در مرحله گذار، در سال های ۱۳۵۷-۱۳۵۹ به پیمودن سیر قهقرایی محکوم شد، در سال های پس از جنگ وارد مرحله جدیدی از رشد گردید. با توجه به آن چه ایران تجربه کرده، نگرانی این است که یکبار دیگر توسعه اقتصادی کشور در برهه گذار به بن بست رسد. از همین رو، در بحث جدید توسعه به رشد فرهنگ سیاسی در جامعه، اصلاحات سیاسی در دولت، و رشد نیروهای توسعه گرا در جامعه مدنی توجه بیشتری معطوف می شود و استدلال این است که فرهنگ سیاسی موجود توان بالقوه ای برای توسعه ندارد، دولت غیر منسجم و انحصارطلب کنونی به تنهایی قادر به ایجاد عوامل و زمینه های توسعه پایدار نیست، و بخشی از نیروهای جامعه مدنی نیز غیرتولیدی و در نتیجه ضد توسعه اند. در مورد این بخش از نیروهای جامعه مدنی ایران کرارا گفته شده است که روحیه دلالتی و سوداگری بر آن حاکم است. به عبارت دیگر، بخش خصوصی ایران که باید پرچم دار توسعه

اقتصادی در کشور باشد متأثر از یک فرهنگ اقتصادی غیرصنعتی و غیر علمی است. سوای قسمت کوچکی از آن، نیروهای بخش خصوصی تمایلی به سرمایه‌گذاری درازمدت نشان نمی‌دهند و آمادگی ندارند سرمایه خود را در راه تحقیق، اختراع، و ابداع و نتیجتاً برای تولید کالاهای جدید به کار ببرند. گرچه تا کنون اکثر منتقدان بخش خصوصی را مقصر اصلی اقتصاد غیر تولیدی ایران می‌دانسته‌اند، باید پذیرفت که اگر این مشکل با دیدی منصفانه ارزیابی شود، بار مسئولیت ایجاد و ادامه این گونه ویژگی‌ها همانقدر بر دوش دولت است که بر عهده بخش خصوصی.

چنین ارزیابی درمیان روشنفکران توسعه‌گرا مقبولیتی روزافزون یافته و در نتیجه بحث در باره ماهیت دولت و پویائی ساختارها و نهادهایش از همیشه گسترده‌تر شده است. بطور مشخص، در باب پیوند توسعه با رابطه پویا و مردم‌سالارانه میان جامعه مدنی و دولت، مسئولیت اصلی متوجه دولت گردیده است. اعتقاد غالب روشنفکران ایران بر این است که برای ایجاد چنین رابطه‌ای باید خصیلت‌های توسعه‌گرا و مردم‌سالارانه در مرحله نخست در درون دولت رشد کند و آن‌گاه تدریجاً به جامعه منتقل گردد. این دیدگاه که اصلاح دولت را مبدأ حرکت در جهت توسعه پایدار می‌داند به درستی بر نقش حساس و تاریخی این بخش در مراحل اولیه رشد اقتصادی تکیه می‌کند. بدیهی است که برای ایجاد این تحول ابتدا باید درکی درست از ساختار و تحولات دولت و رابطه اش با جامعه مدنی به دست داد. متأسفانه، در پژوهش‌هایی که در باره ایران انجام گرفته، به دلائلی که پیش از این توضیح داده شد، بجای بررسی ساختار قدرت و تحولات ساختاری در درون دولت عمده توجه معطوف به ایدئولوژی، سیاست‌ها، و عملکردهای دولت شده است.

در باره ساختار قدرت در نظام سیاسی کنونی ایران باید گفت که در مجموع جمهوری اسلامی نه به گونه یک سازمان هرمی بلکه بصورت اندامی با اعضای ناهمگون شکل گرفته است. در این نظام ساختار قدرت مرکب از تعدادی حلقه به هم پیوسته و در عین حال خودمختار است. این ساختار غیر متمرکز ریشه‌ای تاریخی در ایران دارد و حتی در نظام پادشاهی هم که به ظاهر بسیار متمرکز می‌نمود دیده می‌شد. نظام جدید شبه‌تیرانداری، در ایران امروز، هم در حوزه اقتصاد و هم در حوزه سیاست تجلی یافته و به صورت ائتلاف میان نیروهای همگون در آمده است. البته، باید توجه داشت که این ساختار جدید قدرت با آنچه در گذشته در کشور وجود داشت تفاوت‌های اساسی دارد. در ساختار

سنتی تیولداری و ملوک‌الطوائفی، همه قدرت در دست یک فرد متمرکز نبود، بلکه در هر طایفه و منطقه، خان یا امیری مستبد کمابیش خودسرانه حکومت می‌کرد. در ایران امروز، چنین نیست. نه خان و امیری در میان است و نه سران نظام توانا به اعمال قدرت مطلقه بر کارمندان و کارگزاران زیر دست خرداندند. از سوی دیگر، رقابت میان قدرتمندان سیاسی با دشمنی میان خان‌ها و امیران گذشته تفاوت دارد. در واقع تیولداری جدید اگر چه بی‌نظمی و بی‌قانونی را جانشین استبداد سنتی کرده است، اما در روند تحول خود چه بسا بتواند به نظامی کثرت‌گرا - نه به شکل غربی و نه به گونه مردم سالارانه آن - تبدیل شود، به آن شرط که بی‌نظمی و بی‌قانونی چندان دیر نپاید.

به نظر می‌رسد که ساختار شبه تیولداری در جمهوری اسلامی برای ایجاد و بالندگی نهادهای جامعه مدنی بی‌فایده نیست. کانون‌های قدرت در این نظام متعدد و تاحدی متوازن اند و امکان مانور متقابل در میان دسته‌ها، گروه‌ها و جناح‌های رقیب وجود دارد. از سوی دیگر، باید توجه داشت که از جلوه‌های بارز ساختار شبه تیولداری در ایران بنیادهای انقلابی است که همانند شمشیرهای دو تیغه اند: یک تیغه باعث تضعیف دولت و در نتیجه تقویت جامعه مدنی است و تیغه دیگر، وفادار به ساختار شبه تیولداری، مانع اصلی رشد آن از سوی دیگر در این نظام بیشتر مناصب به بستگان افراد قدرتمند در درون حکومت تعلق می‌گیرد و آنان نیز به نوبه خود خویشان و دوستان<sup>۱۱</sup> مورد اعتمادشان را به عنوان همکار انتخاب و منصوب می‌کنند. در نتیجه، شبکه‌های خویشان و دوستان قدرت واقعی را در دست دارند و بخشی بزرگ از فعالیت‌های دولت در اختیار آنان است. آشکارا برای درک ماهیت چنین نظامی باید بیشتر به پیوندهای دوستی و وفاداری میان صاحبان قدرت توجه داشت تا به تقسیماتی که بر مبنای عقیده و گرایش سیاسی و یا ضوابط و سلسله مراتب اداری به وجود آمده است.

در ایران امروز، قدرتمندترین حلقه تصمیم‌گیری، که در مرکز حلقه‌های دیگر قرار دارد از یک گروه "نخبه ساز" - که بیشتر اعضای آن روحانیان متنفذند - تشکیل شده است. باید توجه داشت که در فرهنگ سیاسی حاکم بر ایران در بیشتر موارد اهمیت و نفوذ فرد به مقام و منصب خاصی بسته نیست و به همین دلیل نیز "نخبه سازان" را در بسیاری از مواقع در رده‌های بالای تصمیم‌گیری سیاسی و یا اصولاً در مناصب دولتی نمی‌توان دید. حلقه دوم قدرت، که از نخبگان طراز اول رژیم تشکیل می‌شود، شامل شخصیت‌های روحانی و

غیرروحانی است. در پس حلقه دوم قدرت، نیروهایی با قابلیت‌های متفاوت مدیریت مستقر شده اند و در واقع پایه های قدرت جمهوری اسلامی را تشکیل می دهند. از جمله آنها می توان رده هایی در درون بنیادها، سپاه پاسداران و دیگر نیروهای انتظامی، و بسیج و انواع کمیته های امداد را بر شمرد. در این میان به نیروهای دیگری نیز می توان برخورد که، در عین وابستگی و اعتقاد به نظام اسلامی و پشتیبانی از آن، نه در حلقه های قدرت قرار می گیرند و نه به شکل مستقیم در درون دولت جای دارند بلکه در مرز میان دولت و جامعه مدنی قرار گرفته اند.

به علت نقش عمده ای که نیروهای حلقه دوم قدرت در اداره جمهوری اسلامی دارند، شناخت دقیق تر ماهیت و عملکرد آنها از اهمیت ویژه ای برخوردار است. این نخبگان از دو گروه «فن سالاران» و «مکتب گرایان» تشکیل می شوند و از نظر میزان تحصیلات، فرهنگ، شیوه مدیریت و نوع کار با هم تفاوت های اساسی دارند. به نظر می رسد که رقابت میان این دو دسته از رقابت میان جناح های چپ و راست رژیم جدی تر و در تعیین آینده رژیم مؤثر تر است. بطور کلی، مکتب گرایان ارزش های سنتی را مقدم بر فنون مدیریت مدرن، تجربه فنی، و علم می دانند. این بدان معنی نیست که در میان گروه مکتب گرا افراد دانش آموخته به چشم نمی خورند (در بنیادها شمار کسانی که دارای درجه دکترا یا مهندسی اند کم نیست) و بدان معنی هم نیست که گروه مکتب گرایان از تحصیل کرده ها و فن سالاران برای انجام امور خود بهره نمی جویند. ویژگی خاص مکتب گرایان این است که نه تنها به نظام ولایت فقیه وفادارند، بلکه ولی فقیه را مافوق قانون و رای اکثریت می دانند. در میان مکتب گرایان توافقیها و بده بستانها بر اساس اعتماد شخصی و در قالب شبکه های سنتی انجام می گیرد. ریشه های فرهنگی این گروه را باید در بازار و قشرهای سنتی جامعه جستجو کرد. بخشی کوچکی از این گروه از نزدیکی با غرب خشنود نیستند، مدرن گرایی را نمی پسندند و ترجیح می دهند که ایران همچنان در جهان منزوی بماند. در مقابل، بخش بزرگی از آنان برای پیوستن به جهان و تجدد شروطی دارند. در حالی که بخشی از مکتب گرایان اسلام را بر ایران مرجح می دانند، گروه دیگری به تدریج ایران گرا گشته است. در نظر مکتب گرایان، شجاعت، ایمان، و روابط مرید و مرادی مهم تر از پیروی از مقررات و ضوابط است. رمز موفقیت این گروه را باید در توانایی آنان در ایجاد شبکه های ارتباطی، استفاده ماهرانه از شیوه های سنتی و کارهای نمایشی برای جلب نظر مردم



دانست. نظام اسلامی در مجموع به این گروه نظر خوشی دارد، زیرا آن را معرفت و نماینده خود می داند. برخی معتقدند که قدرت این گروه از بحران های مزمن و تحولات سریع فرهنگی-اجتماعی کشور نشأت می گیرد. باید توجه داشت که مکتب گرایان نیز چون دیگر نیروهای جامعه در حال تحول اند و بخش وسیعی از آن ها به تدریج پذیرای برخی از ارزش های مدرن بجای ارزش های سنتی شده اند.

دسته دوم از نخبگان جمهوری اسلامی را فن سالاران تشکیل می دهند. برخی از اعضای این گروه تحصیل کرده خارج اند. در مجموع، توجه این گروه بیشتر معطوف به ایران است تا اسلام. اینان بیشتر به ضوابط و اجرای قوانین نظر دارند تا روابط شخصی و از این مهم تر نوع اعتقادشان با ایمان مکتب گرایان متفاوت است. این گروه دانش، تکنولوژی و تحصیلات را اساس پیشرفت کارها می داند و تا حد زیادی عملگرا است. از سوی دیگر، اعضای این گروه هر چند که در حدودی به رموز اداره یک دولت مدرن آگاه اند، اما از آن جا که در ایجاد شبکه های قدرت موفق نبوده اند، نتوانسته اند در نظام غیر متمرکز کنونی موقعیت خود را استحکام بخشند. در مقابل، گروه اول هم با ساختار سنتی نظام و هم با جامعه همخوانی بیشتری دارد و احتمالاً به همین دلیل تا کنون موفق تر بوده است. به عنوان نمونه، می توان عملکرد بنیادها را در مقابل وزارت خانه ها در نظر گرفت. البته باید توجه داشت که بنیادها خارج از قالب قانونی و کنترل دولت و رها از «مقررات دست و پا گیر» کار می کنند و این خود یک از دلایل توفیق نمایشی آنان است.

عدم موفقیت شماری از فن سالاران و بی توجی دولت به سرنوشت آنان، به سرخوردگی برخی از آنها انجامیده و انگیزه ادامه کار در دولت را از آنان گرفته است. بی دلیل نیست که بعضی از افراد این گروه از خدمت دولت دست کشیده و به بخش خصوصی و فعالیت های آزاد حرفه ای روی آورده اند. تعدادی نیز به بهانه ادامه تحصیل یا با استفاده از فرصت های مطالعاتی ایران را ترک کرده اند. نقش مکتب گرایان را نیز در بیرون راندن این رقبا نباید دست کم گرفت. با این همه، دولت آشکارا به حضور و خدمت فن سالاران لایق و کارآمد در سطوح بالای دیوان سالاری نیاز فراوان دارد و همین نیاز موقعیت بخشی از آن ها را در دولت تثبیت می کند. اخیراً نیز قانون به دولت اجازه داده است که برای نگه داشتن مدیران و مسئولان رده های بالا از ۳۰ تا ۱۰۰ درصد حقوق و مزایا در ماه به آنها «حق جذب» بدهد. اما، در رده های پایین تر، فن سالاران از

صحنه خارج می شوند و مکتب گرایان جای خالی آنان را پر می کنند. اگرچه در کوتاه مدت این جانشینی ممکن است برخی از مشکلات دولت را به گونه ای حل کند، اما در دراز مدت بی شک برای دولت مشکل آفرین خواهد بود. مسئله اصلی آن است که مکتب گرایان برای پیوستن ایران به جهان مدرن آمادگی ندارند و زبان و مقتضیات توازن قوا در جهان امروز را به خوبی درک نمی کنند. یکی از راه های حل معضل «کمبود فن سالار متعهد» جذب فن سالاران دگراندیش است. اما قدرتمندان حلقه اول کمتر به این فن سالاران اعتماد دارند، زیرا معتقدند که اینان اگر پایه های نظام را مست نکنند، حداقل شریک قدرتشان خواهند شد. باید توجه داشت که رهبران نسل اول کمتر انقلابی به شریک کردن فن سالاران دگراندیش اشتیاقی نشان داده اند.

با این همه، واقعیت این است که رژیم، برای طراحی سیاست های خردگرا و برنامه ریزی های اساسی در جهت حل معضل مدیریت به فن سالاران لایق نیازی انکارناپذیر دارد. دقیقاً به دلیل همین نیاز قدرتمندان است که فن سالاران در نهایت امر فرصت رشد و سهیم شدن در قدرت را خواهند یافت. اتنا، نیاز قدرتمندان شرط کافی برای موفقیت فن سالاری در درون نظام نخواهد بود. مهمترین عامل این موفقیت تحول در ساختار سنتی نظام و آماده شدن آن برای پذیرفتن شیوه های مدیریت علمی است. تا وقتی که این ساختار تغییر نیابد، فن سالاران نظام جمهوری اسلامی موفقیت شایانی نخواهند داشت و محکوم به ماندن در حاشیه خواهند بود.

از دیدگاه رشد جامعه مدنی در ایران، ناتوانی دولت در جذب و حفظ نیروهای دگراندیش و فن سالار پدیده ای شایان توجه است زیرا دولت با دفع کردن این نیروها، در واقع منبع و عامل اصلی رشد جامعه مدنی شده است. اگر در ادامه این روند دولت نتواند، با بهره جویی از نیروهای «متعهد» خود، به تربیت و جذب فن سالاران کارا موفق شود، جامعه مدنی ممکن است از دولت نیز پیشی گیرد. در آن هنگام خطر این است که جامعه مدنی، بویژه بخش سیاسی تر آن، نتواند یا نخواهد با دولت از در مسالمت و مصالحه در آید و در نتیجه جامعه یک بار دیگر بسوی عدم توازن - عدم توازنی که موقتاً به سود جامعه مدنی و نهایتاً به سود دولت خواهد بود - سوق داده شود.

همانگونه که قبلاً اشاره شد، در استقرار مردم سالاری و در فرایند توسعه در ایران، عامل تعیین کننده نوع رابطه ای است که میان دولت و جامعه مدنی به وجود خواهد آمد. اتنا این رابطه در ایران هنوز رابطه ای متوازن و سالم نیست.

دولت در ایران هرگز مردم سالاری را برنتابیده، بینشی علمی و تولیدی نداشته، و نسبت به مصالح جامعه آن چنان که باید نگران و دلمشغول نبوده است. جامعه مدنی، بویژه بخش سیاسی تر آن، نیز در مقابل، عمدتاً انحصارطلب و تمام خواه مانده و به شیوه ای غیرمستول عمل کرده است. فرهنگ و سنت استبدادی در ایران و نبود نهادهای واسطه ای را باید از عوامل اساسی چنین ویژگی ها دانست. عامل دیگر، به ویژه در دهه های اخیر، بهره مندشدن دولت از درآمدهای سرشار نفت بوده است. با این درآمد دولت حیات اقتصادی مستقلی یافته و در نتیجه خود را، در مورد اعمال و رفتارش، در برابر جامعه مستول و پاسخگو ندانسته است. این خصوصیات مشوق فرهنگ سیاسی و اقتصادی غیرمولد در جامعه گردیده و باعث شده است که جامعه مدنی نیز تحول نیابد و ضعف ها و خصلت های یاد شده را در دولت تحمل کند.

برای متحول کردن دولت، و ایجاد گرایش به توسعه در آن باید بر نقش منفی درآمد نفت، و ضرورت کاهش اتکاء دولت به آن، اصرار ورزید. تنها در این صورت است که دولت در مقابل جامعه مجبور به قبول مسئولیت خواهد شد. به سخن دیگر، تکیه بیشتر دولت بر درآمدهای ناشی از تولیدات غیر نفتی از استقلال اقتصادیش می کاهد و آن را به جامعه مدنی نزدیک تر و وابسته تر، و در مقابل، نظارت جامعه مدنی بر اعمال و رفتار دولت را نیز آسان تر، می کند.

### ج) گفتمان رابطه اسلام، ایران، و جهان.

گفتمان سوم در ایران امروز پیرامون آینده کشور و شامل سه بینش متفاوت است. نخست، بینش جهان گرا که ظاهراً در میان عامه خریداری ندارد و بیشتر به طبقات بالای جامعه، و احتمالاً بخش کوچکی از طبقه متوسط بالا، محدود است. دوم، بینش اسلام گرا که در آن اسلام به عنوان ایدئولوژی دولت پذیرفته شده است و هدف تثبیت حکومت روحانیان و مکتب گرایان است. این بینش، هرچند هنوز در جامعه هوادارانی قابل ملاحظه دارد اما از قوت پیشین آن به ویژه در میان روشنفکران و طبقات بالای جامعه کاسته شده است. نیروهای حزب الله و یا «چپ جدید» اسلامی، و برخی از نمایندگان «راست سنتی»، از جمله هواداران و وابستگان به رسالت و «حجتیه» نمایندگان این بینش اند. و سوم، بینش ملت گرا یا ایران گرا که هنوز انسجام چندانی نیافته و نمایندگان و هواداران سازمان یافته ای ندارد اما می تواند بالقوه معرف جنبشی قابل توجه باشد. ویژگی های این بینش عبارت است از ایمان به حرکت متوازن، تدریجی، و مردم سالارانه در

جامعه؛ قرار دادن منافع ملی در صدر اولویت‌ها؛ دفاع از تمامیت ارضی ایران؛ طرد انزوا و کوشش برای ترفیع مقام ایران در جهان، اعتقاد به هویت ملی ایران؛ ضرورت توسعه اقتصادی و رشد صنعتی و ایجاد ثبات و امنیت داخلی برای جذب سرمایه؛ و اعتقاد به استقرار حکومت قانون. ایران‌گرایی کنونی، که در میان توده های عادی مردم ریشه گرفته، با آرمان های وطن خواهانه منتی که بیشتر در حلقه های روشنفکران و نخبگان مقبولیت داشت، کاملاً یکسان نیست. برای محبوبیت تازه ملت گرایي در ایران دلائل مختلفی وجود دارد از آن جمله عدم توانایی دولت اسلامی در تحقق بخشیدن به اهداف نخستین انقلاب؛ افزایش مشکلات اقتصادی-اجتماعی؛ قرین شدن نام ایران، به ویژه در غرب، با تروریسم؛ اسلام‌گرایی افراطی حکومت در سال‌های نخستین تشکیل جمهوری اسلامی؛ دگرگونی های تاریخی در جهان و در خاورمیانه؛ نیاز به تعریفی تازه از هویت و منافع ملی ایران؛ و بالاخره جنگ ایران و عراق.

همراه با گسترش بینش ملت گرایانه، جهان بینی جمهوری اسلامی نیز متحول شده است. آیت الله خمینی و طرفدارانش، پس از تثبیت قدرت و سرکوب مخالفان، اسلام‌گرایی را اساس ایدئولوژی خود قرار دادند. این ایدئولوژی ملت‌گرایی، و تا حدودی تشیع، را به عنوان موانع اتحاد مسلمانان جهان می‌دانست. در نخستین سال‌های دهه ۱۳۶۰، واژه "ایران" به ندرت بر زبان رهبران روحانی-که حاضر نبودند به وجود ایرانی سواي اسلام معترف باشند-جاری می‌شد. در همین سال‌ها، کتاب های درسی به نحوی بازنویسی شدند که ایران پیش از اسلام مورد اعتنا قرار نگیرد. حتی برخی در صدد تخریب بناهای تخت جمشید به عنوان نمادهای تمدن باستانی ایران برآمدند.

اما چنین ایدئولوژی با واقعیت‌های جامعه ایران سازگاری نداشت زیرا نه از ایران مایه می‌گرفت و نه از تشیع و از همین رو نه در میان روحانیان غیرسیاسی قم هوادارانی داشت و نه در میان مردم و ملت گرایان. به نظر می‌رسد که بینش اسلام‌گرایی افراطی به گونه ای طراحی شده بود که هم ایران را با دنیای اسلام متحد سازد و هم مخالفان ملی‌گرای رژیم را از میدان خارج کند. اما از آغاز پیدا بود که به سبب وجود احساسات عمیق ملی در میان ایرانیان و تعلق شدید آنان به تشیع چنین بینشی دوام نخواهد داشت.

با حمله عراق به ایران و پیروزی های اولیه آن در اشغال بخش‌هایی از خاک کشور، رهبران حکومت متوجه شدند که برای دفاع از ایران و بسیج مردم برای حضور در جبهه های جنگ چاره ای جز تقویت احساسات ملی نیست. از سوی

دیگر، شکست رژیم در انجام وعده‌های انقلاب و گسترش مخالفت عمومی با بسیاری از برنامه‌ها و خط مشی‌های دولت، روحانیان را وادار کرد که بینش اسلام‌گرای افراطی خود را تعدیل کنند و آمیزه‌ای از "اسلام" و "ایران" را برگزینند و چون گذشته از به کار بردن واژه "ایران" پرهیز نکنند. با این همه تا درگذشت آیت اله خمینی اسلام همچنان در صدر و تشیع و ایران در مراتب بعدی جای داشتند. با آغاز دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی روند ایران‌گرایی شتاب گرفت و اسلام‌گرای افراطی موضع غالب خود را از دست داد. محتمل آن است که بینش ایرانی-اسلامی به تقویت تشیع و درنهایت امر ملت‌گرایی غیرمذهبی بینجامد. تقارن انتشار روزنامه ایران (و نه ایران اسلامی) که تولدش در اعلان‌های مصور با پرچم سه رنگ ایران اعلام شده بود، با توقیف نشریه جهان اسلام، که از سخنگویان اسلام‌گرایان افراطی است، خود می‌تواند قرینه‌ای در تایید دگرگونی‌های اخیر به شمار آید.

در این مورد از اهمیت جنگ ایران و عراق در تحکیم هویت ملی ایرانی، و نه بینش اسلام‌گرایانه، غافل نباید بود. آزادی خرمشهر همانقدر با هویت ملی ایرانیان عجین شده و در ضمیر آنان نقش بسته است که فتوحات نادر شاه در دویست و پنجاه سال پیش. گزیدن روزافزون نام‌های ایرانی برای فرزندان را نیز باید قرینه‌ای دیگر در تأیید گرایش تازه دانست و همینطور این گزارش‌ها را که دانشجویان دانشگاه امام جعفر صادق به خواندن سرودهای میهنی (از جمله سرود "ای ایران") روی آورده‌اند و یا دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی (ملی سابق) در فکر تدارک سفری برای دیدار از تخت جمشید بوده‌اند.

ایران امروز شاهد نشر و رواج بحث‌های گوناگون در باره جای دین در دولت و نتایج نامطلوب استفاده از اسلام به عنوان ایدئولوژی سیاسی است. روشنفکران و صاحبان عقاید در ایران از روحانیان به خاطر استفاده از مذهب در سیاست خرده می‌گیرند و از بیان آراء خود در ضرورت جدائی دین از دولت پروا نمی‌دارند. به‌ویژه چنین به نظر می‌رسد که اغلب جوانان ایران به این نتیجه رسیده‌اند که مذهب به عنوان ایدئولوژی دولت، پاسخ‌گوی نیازهای یک کشور و جامعه مدرن نیست. حتی برخی از ایرانیان مسلمان نیز بر این باورند که ادامه حضور فعال اسلام در عرصه سیاست داخلی و خارجی ایران، به تضعیف ذات روحانی دین خواهد انجامید.

به این ترتیب جمهوری اسلامی برای تأمین بقای خود احتمالاً ناگزیر خواهد بود عرصه را بر بینش ملت‌گرایانه، که از دوران شاه اسماعیل صفوی پیوندی

استوار با تشیع یافته است، بگشاید و به هراداران آن اجازه تجمع و تحزب و فعالیت در صحنه سیاست دهد. به نظر می‌رسد که روحانیان و جناح میان‌رو، به رهبری هاشمی رفسنجانی، بیش از رقبای محافظه کار خود متمایل به اتخاذ چنین روش و سیاستی باشند. گسترش نفوذ این جناح است که در نهایت امر، می‌تواند منجر به حضور و فعالیت نیروهای ملت‌گرا در صحنه سیاست ایران شود.

## ۲) روندهای اساسی در جامعه مدنی

ایران امروز در حال گذار از یک بحران ارزشی است؛ بحرانی که به خطا بحران هویت نامیده می‌شود. ارزش‌های اجتماعی حاکم بر جامعه ایران در آستانه انقلاب از مقولاتی چون استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی، و عدم وابستگی اقتصادی نشأت گرفته بود. در سال‌های پس از انقلاب این ارزش‌ها کما بیش و به تدریج یا یکسره رنگ باخته و یا با ارزش‌های دیگری چون تولید ثروت، رفاه، پیشرفت، ارتباط و داد و ستد با دیگران آمیخته شده‌اند. این آمیختگی نیز خود به پیدایش نوعی تضاد ارزشی و فرهنگی در جامعه، به ویژه در میان جوانان و قشرهای مرفه و جهان‌گرای آن، منجر شده و در همان حال گسترش دامنه فساد اداری و سست شدن ضوابط اخلاقی در جامعه بر ابعاد آن افزوده است. در واقع، می‌توان زندگی اجتماعی ایران کنونی را راه‌راه دو جلوه بیرونی و درونی دانست. جلوه و لایه بیرونی حکایت از احترام - انا احترامی ظاهری - به قانون دارد، در حالی که جلوه درونی گویای عصیان و قانون شکنی است. از میان نمونه‌های این فرهنگ دو چهره باید به پدیده‌هایی چون استفاده از آنتن‌های ماهواره‌ای، نوشیدن نوشابه‌های الکلی، رواج روابط جنسی خارج از محدوده نکاح اشاره کرد که نشانی از بی‌اعتنایی به مقررات و قوانین جمهوری اسلامی در زمینه منکرات و منهیات است. چنین عصیان و مقاومت غیرمستقیم و پنهان کارانه خود به ایجاد شبکه‌های گوناگون برای عرضه خدمات و کالاهای غیرقانونی انجامیده و به پیدایش طبقه مرفه نوینی در ایران منجر شده است؛ طبقه مرفه‌تری که بسیار بیشتر از طبقه مرفه دوران پیش از انقلاب به تجمل پرستی گرایش یافته است.

همراه با تغییر ارزش‌های اجتماعی، فرهنگ سیاسی ایران نیز دستخوش دگرگونی‌هایی شده است. نشانه‌های تعصب ایدئولوژیک، تندروی‌های سیاسی، شخصیت پرستی، زبونی در مقابل قدرت، گرایش به انتقام جویی کورکورانه کم‌تر به چشم می‌خورد. در این فرهنگ تازه پا توهم توطئه جای چندانی در تجزیه و تحلیل‌های سیاسی ندارد و بازی کنان عرصه سیاست تنها با رنگ‌های سیاه و

سفيد مشخص نمی‌شوند. از همه مهمتر، الگوی رفتار اصلاح طلبانه مقبولیت یافته و مصالحه و مسالمت در سیاست از خیانت متمایز شده است. دشمنی آشتی‌ناپذیر و خشونت آمیز با مخالفان، که در فرهنگ رو به زوال سنتی پسندیده بود، به تدریج جای به شکیبانی سیاسی و مبارزه مسالمت آمیز و سنجیده می‌سپرد. همزمان با چنین دگرگونی‌ها، منافع ملی بر جای منافع گروهی می‌نشیند و گرایش به همکاری بر میل به تفرقه غلبه می‌یابد. به تعبیری، شاید بتوان این دگرگونی‌های تدریجی در فرهنگ سیاسی ایران را به آن چه در برخی از جوامع اروپای شرقی، آمریکای لاتین، و آسیای شرقی در دهه گذشته روی داده است تشبیه کرد. چه، پیدایش و گسترش فرهنگ سیاسی نوین در این جوامع بود که به استقرار نظام‌های کمابیش مردم‌سالار و توسعه گرا انجامید.

بازار سنتی نهاد عمده دیگری است که دستخوش دگرگونی‌های قابل توجه گردیده. پس از پیروزی انقلاب، بخش بزرگی از مناصب سیاسی به تصاحب شماری از بازاریان در آمد و در نتیجه دولت به یک واحد سرداگری بزرگ تبدیل گشت. به این ترتیب بازار، که زمانی خود از مراکز قدرت سیاسی و اقتصادی بود به تدریج به حاشیه کشانده شد. ایجاد واحدهای بازرگانی و داد و ستد در وزارت خانه‌ها به تضعیف بازار کمک کرده و تأسیس فروشگاههای زنجیره‌ای دولتی و غیر دولتی بنیان نهادهای اجتماعی بازار را به شدت متزلزل ساخته است. مهار کردن تورم را که تاکنون بیشتر ناشی از گرایش بازاریان به احتکار و عدم ثبات در عرضه بوده است باید از انگیزه‌های دولت در اتخاذ چنین سیاست‌هایی دانست. از سوی دیگر، ساختار روابط بازار، جامعه و دولت با تشکیل مؤسسات حرفه‌ای، ورود فرآورده‌های تکنولوژیک غربی (از جمله رایانه‌ها)، و با پیدایش گروهی جدید از بازاریان جوان که در خارج از بازار سنتی، در دفترهای مدرن، به داد و ستد می‌پردازند، نیز دستخوش تغییر گشته است.

نشانه‌های این دگرگونی‌ها را در زندگی اقتصادی جامعه نیز، که در آن گرایش به سوی سرمایه داری بازار آزاد مقبولیت یافته، می‌توان دید. یکی از این نشانه‌ها تبدیل تدریجی فرهنگ اقتصادی درون‌گرا به فرهنگ اقتصادی برون‌نگر است. توجه به صادرات غیر نفتی را نیز باید نشانه دیگری از این تحول دانست. در مجموع، بخش اقتصادی جامعه مدنی ایران در پی ثبات، امنیت، و حکومت قانون است و می‌کوشد تا شرایط جذب سرمایه‌های خارجی تأمین و امکانات و زمینه‌های فعالیت‌های اقتصادی هرچه بیشتر فراهم شود. در همین راستا، باید به افزایش فعالیت‌های مبتکرانه اقتصادی و تولیدی و تمایل به افزایش

و انباشت ثروت اشاره کرد. اما، به سبب فراهم نبودن شرایط لازم برای فعالیت‌های تولیدی مستقل از دولت، بیشتر سرمایه‌ها، انرژی‌ها و تلاش‌ها همچنان نه در جهت کارهای تولیدی بلکه در راه فعالیت‌های صرفاً سوداگرانه به کار می‌رود. بازار سیاه همچنان گسترده است و ارتشاء حضوری روز افزون و بی سابقه دارد. البته در این میان گسترش صنایع ریخته‌گری، غذایی، فولاد، پتروشیمی و شرکت‌های خدمات رایانه‌ای را نمی‌توان انکار کرد.

نقش زنان را نیز در دگرگونی‌های سال‌های اخیر اندک نمی‌توان شمرد. آنان، علی‌رغم محدودیت‌ها و موانع گوناگون توانسته‌اند تاحدی روندهای ارتجاعی دوره آغازین پس از انقلاب را متوقف سازند. قوانینی که در زمینه ازدواج و طلاق، تحصیل زنان در مدارس عالی، اشتغال آنان، و خدمات اجتماعی به تصویب رسیده نشانه‌های بارزی از پیروزی‌های نسبی زنان است. تا سال ۱۳۷۰ از حضور سازمان‌های زنان در ایران نشانی نبود. اما با آغاز رفت و آمد گروه‌ها و هیئت‌های مدافع حقوق بشر به ایران دولت ناکزیر به تأسیس سازمان‌های زنان شد و در نتیجه تعدادی سازمان‌های غیردولتی (اما وابسته به دولت) برای زنان گشایش یافت و دفتر امور زنان، وابسته به ریاست جمهوری تأسیس گردید. همچنین اندک زمانی پیش از برگزاری کنفرانس جهانی زنان در پکن، دولت جمهوری اسلامی به تأسیس دفاتر امور زنان در وزارتخانه‌ها اقدام کرد و متعاقباً شماری از اعضای این دفاتر را به پکن فرستاد. علی‌رغم وابستگی مستقیم و غیر مستقیم این سازمان‌ها به دولت همه زنان عضو آن‌ها را نمی‌توان از معتقدان به نظام جمهوری اسلامی شمرد. به هر حال، با آن که امروز سازمان مستقل غیر دولتی مهمی که ویژه زنان باشد در ایران وجود ندارد، و از میان سازمان‌های غیردولتی کوچکی که در ایران فعالیت دارند و در پکن حضور یافتند هیچکدام را نمی‌توان کاملاً مستقل دانست، شمار قابل توجهی از زنان، بی‌ارتباط با دولت، همچنان به تلاش‌های خود ادامه می‌دهند.

### ۳) نهادهای و جنبش‌ها

نهادهای جامعه مدنی، در مفهوم متداول این نهادها، هنوز در ایران امروز، شکلی بسیار ابتدائی دارد. در میان این نهادها، انواع سازمان‌های "توسعه‌گرا"، "اختیارطلب"، و "رفاه‌خواه" به چشم می‌خورند گرچه شاید هیچ‌یک از آن‌ها مصداق کاملی از نهادهای موجود در یک جامعه مدنی ریشه‌دار و تکامل یافته نباشند. از سوی دیگر، به اعتقاد نگارنده مجزا دانستن نهادها و جنبش‌ها در



ایران راه به جایی نمی برد، زیرا اغلب جنبش‌ها در ذات خود نهادی اند و از همین رو باید آن‌ها را جلوه‌ای از نهادهای بالقوه جامعه مدنی دانست.

ماهیت نهادهایی که تاکنون تشکیل یافته بیشتر اقتصادی، حرفه‌ای و غیرسیاسی است. با این همه، امروزه در ایران می‌توان روند جدیدی را به سوی تشکیل احزاب سیاسی مشاهده کرد. هر چند یکی از مسئولان رژیم اعلام کرده است که «ما به احزاب احتیاج داریم ولی نه احزاب سیاسی»، در ماه‌های اخیر هاشمی رفسنجانی، ناطق نوری، و تعدادی دیگر از رهبران رژیم بر لزوم فعالیت احزاب سیاسی در ایران تاکید کرده‌اند. از میان سازمان‌های شبه‌حزبی به گروه مؤتلفه، گروه حجتیه، نهضت آزادی، مجاهدین انقلاب اسلامی، دفتر تحکیم وحدت، روحانیت مبارز تهران، و روحانیون مبارز می‌توان اشاره کرد. اخیراً، یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی نیز اعلام کرده است که حدود صد تن از نمایندگان این مجلس در آستانه تشکیل حزبی به نام حزب مردم ایران‌اند.

در غیاب احزاب سیاسی، مطبوعات و انجمن‌های حرفه‌ای را باید به اعتباری سایه‌های آنان دانست. در حال حاضر نزدیک به ۴۰۰ مجله و روزنامه در نقاط مختلف کشور منتشر می‌شود. پاره‌ای از این نشریات تخصصی یا علمی‌اند، اما بیشتر آن‌ها به اقتصاد، سیاست، فلسفه و فرهنگ می‌پردازند و مسائل و مشکلات گوناگون را یا به تأیید و یا در انتقاد از مواضع و سیاست‌های دولت در صفحات خود منعکس می‌کنند.

تشکیل انجمن‌های حرفه‌ای گوناگون را که برای دفاع از منافع اعضای خود در برابر دولت و دیگر مراکز قدرت، و همچنین برای تدوین و اعمال ضوابط و مقررات ویژه حرفه خود، تشکیل شده‌اند. نیز باید نشان مهم دیگری از رشد جامعه مدنی دانست. از میان این‌گونه انجمن‌ها می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد: "انجمن فارغ‌التحصیلان اقتصاد دانشگاه‌های ایران"، "انجمن فیلم‌سازان"، "سازمان نظام پزشکی"، سازمان نظام مهندسی، "انجمن اسلامی معماران"، "جامعه اسلامی مهندسين"، "کانون نویسندگان"، و "انجمن جامعه شناسان ایران". برخی از انجمن‌های حرفه‌ای فعالیت در زمینه‌های اقتصادی را نیز بر اهداف خود افزوده و تعدادی از آن‌ها دست به ایجاد شرکت‌های تجاری زده‌اند. در میان این‌گونه سازمان‌ها می‌توان از "سازمان نظام پزشکی" نام برد که ظاهراً مصمم است ضمن کنترل داد و ستد خدمات و وسایل پزشکی در زمینه سرمایه‌گذاری در صنایع تولید و مسائل پزشکی نیز وارد فعالیت شود. "سازمان نظام مهندسی" در تهران بیش از ۸۳۰۰ عضو دارد و هیئت اجرائیه آن شامل

تعدادی از وزیران و نمایندگان مجلس است. انتخابات این سازمان، به طور مرتب و ادواری برگزار می شود.

دانشگاهها و مدارس عالی، مراکز آموزشی غیر انتفاعی، مؤسسات پژوهشی، تعاونی ها، خانه کارگر، و در برابر آن، جامعه اسلامی کارگران، صندوق های قرض الحسنه، جامعه اسلامی اصناف بازار و گروه سبز (متشکل از طرفداران حفاظت محیط زیست) و سرانجام بنیادهای گوناگون خصوصی و عمومی، که گاه در خدمت دولت و گاه در رقابت با آن، در زمینه های اقتصادی، فرهنگی، آموزشی و سیاسی، نقش های کلیدی ایفا می کنند، نیز می توانند بالفعل یا بالقوه در گسترش جامعه مدنی در ایران مؤثر باشند.

در جامعه امروز ایران جلوه های گوناگونی از جنبش های عمومی را نیز می توان مشاهده کرد. جلوه قهرآمیز این گونه جنبش ها در برخی از شهرهای ایران از آن جمله اسلام شهر، قزوین، و مشهد هویدا شده است. در همان حال، چنین به نظر می رسد که جنبش های اصلاح طلبانه و مسالمت آمیز نیز، که قصد سرنگونی رژیم را ندارند، رو به گسترش اند. اقدامات اعتراض آمیز برخی از گروه ها و رهبران سیاسی مخالف رژیم در کشور و نشر و پخش نامه های سرگشاده مؤید این نظر است. نامه سرگشاده ۱۳۴ نویسنده به دولت در زمینه تأمین آزادی قلم؛ نامه سرگشاده ۲۱۴ نفر از هنرمندان، نویسندگان و کارکنان صنعت سینما به وزارت ارشاد در اعتراض به کنترل دولت؛ نامه سرگشاده ۱۰۷ نویسنده و ویراستار و ناشر به دفتر ریاست جمهوری در اعتراض به کسانی که عبد الکریم سروش را مورد حمله قرار داده بودند؛ نامه ۴۴ مؤسسه انتشاراتی در اعتراض به سوزاندن کتابفروشی مرغ آمین؛ اعتراض موفقیت آمیز اهل مطبوعات به قانون مطبوعات؛ اعتراضات جسته و گریخته کارمندان دولت؛ اعتصابات متعدد کارگری؛ و یا تظاهرات خیابانی هواداران حفاظت از محیط زیست در اعتراض به آلودگی هوا، همه حاکی از تحرک سیاسی جامعه و نضج جنبش های انتقادی و اصلاح طلب است.

#### ۴) موانع و مقتضیات رشد جامعه مدنی

جامعه مدنی ایران دارای دوستان و دشمنان بی شمار است. از جمله عوامل مساعد به رشد جامعه مدنی می توان از مراکز قدرت در درون دولت (نظام شبه تیولناری حاکم) و وجود نیروهای خواهان مردم سالاری در درون و خارج دولت نام برد. تفکیک نسبی قوای سه گانه کشور و وجود دستگاه رهبری، از یک سو،

و نهاد ریاست جمهوری، از سوی دیگر را نیز باید از عوامل مثبت دانست. افزون بر این، از آن جا که دولت به جامعه مدنی به عنوان پدیده ای فرهنگی می نگرد، و حرکت آن را در عرصه هایی جز عرصه سیاست می بیند، در مقابله و واکنشی آمیخته به تسامح و تساهل نشان می دهد زیرا آن را به سازمان دهی سیاسی و بسیج و تحریک توده ها توانا نمی شمارد. به عبارت دیگر، حکومت اسلامی چالش را تنها از جانب نیروهای سیاسی و حرکت های سازمان یافته می داند نه از جانب آنان که به انتقادهای عقیدتی و حرفه ای مشغول اند. دولت در عین حال جامعه مدنی را عرصه ای می بیند که در آن اندیشه های روشنفکران منتقد هم مجال تظاهر می یابد و هم خنثی می شود. به این نکته نیز باید توجه داشت که تضادهای درون جامعه دیر یا زود به داخل کالبد دولت رخنه می کند و در نتیجه دستگاه های امنیتی، انتظامی و ایدئولوژیک دولت نیز به تدریج قابلیت ارائه موضع و واکنش سخت و منسجم را از دست می دهند. همین جریان است که به آزادی عمل نسبی منتقدان انجامیده.

از سوی دیگر، جامعه مدنی دولت را به صورت دستگامی می بیند که اندک اندک اراده اش برای دستیابی به انسجام و یکپارچگی درونی سست می شود. دولت نه تنها در زمینه اقتصادی بلکه در حوزه های فرهنگی و اجتماعی نیز دست به عقب نشینی زده است. بحران های اقتصادی کشور جناح ها و نیروهای حاکم را به سوی ائتلاف های گوناگون می کشاند؛ ائتلاف هایی که به نوبه خود در رشد جامعه مدنی بی تاثیر نخواهند بود. در عین حال، شماری از سازمان هایی که حکومت برای تحکیم قدرت خود به وجود آورده است، از قبیل خانه کارگر، به نوعی خودفرمانی رسیده و در نتیجه از منتقدان دولت گشته اند.

تأثیر عوامل بین المللی به ویژه فشارهایی که از کشورهای غربی به ایران وارد می کنند در رشد جامعه مدنی روشن نیست و چنین به نظر می رسد که این گونه فشارها نتایج متضادی به بار آورده اند. زیرا از سویی منجر به بازشدن نسبی فضا شده اند و از سوی دیگر قدرت عوامل و شخصیت های اصلاح طلب دولت را تضعیف و دست تندرورها و اصلاح ستیزان را برای محدود کردن آزادی های روشنفکران منتقد بازتر کرده اند.

در آسیب پذیری جامعه مدنی ایران، که نیازمند فضایی آرام و امن است، تردید نباید کرد. مشکلات اقتصادی و سیاسی و فشارهای خارجی را باید از موانع فراهم شدن چنین فضایی دانست. اشکال این جاست که در جوامعی مانند ایران، با تضعیف حکومت، تنها احزاب سیاسی پدیدار می شوند بی آن که جامعه

مدنی فرصت رشد پیدا کند. معمولاً به هنگام اوج گیری بحران داخلی و بروز خطرهای و تهدیدهای خارجی، دولت است که خواه و ناخواه عهده دار اختیارات و مسئولیت های جامعه مدنی می شود. بنابراین، اگر رژیم جمهوری اسلامی نتواند برای مشکلات کشور، بالاخص در عرصه اقتصادی و در زمینه روابط خارجی راه حل هایی بیابد، فشارهای حاصله ممکن است به ضعف عوامل مساعد به رشد جامعه مدنی بینجامد و، پیش از آن که نهادهای جامعه مدنی دوام و قوام یافته باشند، اصلاح ستیزان به تثبیت قدرت خود موفق شوند. این نکته را نیز نباید از یاد برد که رشد و گسترش زودرس برخی از نهادهای جامعه مدنی ممکن است، در شرایط بحرانی و ضعف دولت، به تشدید تنش های سیاسی و اجتماعی منجر شود و نهایتاً کشور را به مسیری نامطلوب و نامعلوم کشاند.

از دو عامل نامساعد دیگر برای رشد جامعه مدنی نیز غافل نباید ماند. نخست، استمرار روحیه انتقام جویانه در فرهنگ سیاسی ایران است که امکان انتقال مسالمت آمیز قدرت در جامعه را از آن چه هست کم تر می کند زیرا طبقه حاکم همواره بر این باور است که با از دست دادن قدرت هستیش را نیز خواهد باخت. عامل دیگر گرایش به استفاده از اهرم قدرت سیاسی برای دستیابی به امکانات مالی و ثروت آندوژی است. این گرایش تا هنگامی که بخش اقتصادی جامعه به توانایی های تولیدی، و به ویژه تولید صنعتی، گسترده نرسد همچنان ادامه خواهد داشت. تا فرهنگ انتقام به فرهنگ مسالمت تبدیل نگردد و رابطه کنونی قدرت و ثروت قطع نشود بخت اصلاحات عمده سیاسی و اجتماعی در ایران چندان نخواهد بود.

در مقام نتیجه گیری از آن چه در این نوشته آمده می توان گفت که رشد جامعه مدنی، و در نهایت امر توسعه اقتصادی و استقرار دموکراسی، در ایران به توازن بین عوامل، نیروها و نهادهای دولتی و غیر دولتی بستگی دارد. ثبات و امنیت داخلی و روابط متعادل و سنجیده خارجی و شکوفایی یک فرهنگ سیاسی غیر سنتی نیز در روند و سرعت رشد دارای اهمیتی شایان است. آگاهی از کم و کیف عوامل مؤثر در این رشد، و شناختی دقیق تر از ساختار قدرت در ایران خود می تواند بالقوه عاملی مؤثر در تسریع این روند باشد. در تحلیل نهائی، سرنوشت جامعه مدنی ایران در گرو حرکتی گسترده به سوی آشنی ملی و مشارکت همگان در فرآیند توسعه و اصلاحات سیاسی در کشور است.